

## دکتر آگوست کانکل، تواریخ، جلسه 20 مجازات غرور، یهوآش

گاس کنکل و تد هیلدبرانت © 2024

این دکتر آگوست کانکل است در تدریسش در مورد کتاب‌های تواریخ. این جلسه بیستم، مجازات غرور است.

ما مطالعه خود را با اخزیا، پسر یهوشافاط، به پایان رساندیم. یهوشافاط پادشاهی بود که کاملاً با اخاب پادشاه اسرائیل، در هم آمیخته بود و بنابراین حکومت او برای یهودا بسیار منفی بود. سلطنت اخزیا بسیار کوتاه بود، تنها یک سال، زیرا او در حمله ییهو کشته شد، زمانی که اخاب پس از بهبودی از جنگ با آرامی‌ها به دیدن او رفته بود.

بنابراین، این امر واقعاً باعث شد که عتلیا، همسر یهورام، ملکه‌ی حاکم شود. و البته عتلیا، از آنجایی که پسر خودش، اخزیا، پسر یهورام، اکنون مرده بود، آرزوی خود را نابودی تمام نوادگان داوود قرار داد. او قصد داشت تغییر کاملی در حکومت یهودا ایجاد کند.

این امر با مداخله کاهنی که یکی از نوادگان داوود به نام یهوآش را نجات داد، جلوگیری شد. سلطنت یهوآش، تا زمانی که تحت نظر کاهن باشد، بسیار بسیار خوب است. اما ما این را مجازات غرور می‌نامیم زیرا یهوآش پس از مرگ کاهن، کاملاً به راه خود می‌رود و پادشاهی و سلطنت او کاملاً تحت داوری قرار می‌گیرد.

بنابراین، وقایع‌نگار با تلاش عتلیا برای نابودی تمام نوادگان داوود آغاز می‌کند، اما این تلاش با نجات یهوآش بی‌نتیجه می‌ماند. بنابراین، وقایع‌نگار سپس در مورد چگونگی حفظ یهوآش با پنهان شدن صحبت می‌کند. در چنین زمانی، زمانی که او حدود هفت سال دارد، کاهن، با تمهیدات بسیار دقیق، یک حلقه امنیتی در اطراف معبد ایجاد می‌کند تا مراسم تاجگذاری پادشاه جدید برگزار شود.

بنابراین، به دروازه‌بانان، افرادی که از معبد و کاخ محافظت می‌کنند، وظایف خاصی برای محافظت از پسری که قرار است پادشاه شود، محول شده است. وقتی عتلیا، که در همان نزدیکی در کاخ، که مجاور معبد است، حضور دارد، تمام هیاهوی موجود را می‌شنود، برای بررسی می‌آید. و البته، در آن برهه از زمان، او به دستور کاهن دستگیر و به اعدام محکوم می‌شود.

بنابراین، در آن مرحله، کاهن، مردم و پادشاه وارد پیمانی می‌شوند. این به مهم‌ترین رویداد تبدیل شد زیرا حفظ سلسله داوود بود. و این احیای پیمانی است که داوود با خدا و با مردم داشت.

بنابراین، یک تطهیر عبادت وجود دارد و انتصاب یهوآش وجود دارد که دوره جدیدی را برای یهودا آغاز می‌کند. در این برهه از زمان، ملت یهودا، قبیله یهودا، کاملاً از اتحاد‌های خود که تحت نظر یهوشافاط و تحت تأثیر اخاب با شمال برقرار بود، جدا می‌شود. بنابراین، ما در اینجا سلطنت یهوآش را تحت نظر کاهن اعظم داریم.

و این بخش از داستان یهوآش بسیار بسیار خوب است. معبد پاکسازی می‌شود و برای ساخت معبد پول جمع‌آوری می‌شود. حالا برای حمایت از معبد، از لاویان مالیات خاصی مطالبه می‌شد.

اما البته، لاویان از اینکه مالیات آنها برای پشتیبانی از معبد به عنوان هزینه اضافی برای پشتیبانی از تعمیرات استفاده می‌شد، خیلی راضی نبودند. بنابراین، داستان اینجا، همانطور که در پادشاهان آمده است، در مورد

یهوآش است که یک صندوق جمع‌آوری ایجاد کرد. این صندوق جمع‌آوری در دروازه معبد، حیاط معبد قرار داده شد.

وقتی مردم برای عبادت و آوردن نذورات خود به معبد می‌آمدند، می‌توانستند نذورات دیگری را نیز به این صندوق جمع‌آوری واریز کنند که صرفاً برای حمایت از معبد بود. پادشاهان، و همچنین وقایع‌نگاری که در این برهه از پادشاهان پیروی می‌کرد، گزارش می‌دهند که این کار بسیار موفقیت‌آمیز بود. بودجه‌ای بیش از حد کافی برای حمایت از معبد، مرمت آن و تبدیل آن به آنچه که قرار بود باشد، وجود داشت.

این بخش خوب داستان یهوآش است. اما سپس کاهن می‌میرد. و یهوآش، وقتی دیگر تحت سرپرستی کاهن نیست، راه خودش را می‌رود.

اینجاست که داوری غرور واقعاً رخ می‌دهد، زیرا یهوآش خود را در برابر خدا فروتن نمی‌کند. در واقع بلافاصله پس از مرگ کاهن اعظم، معبد تحت نفوذ خارجی قرار می‌گیرد. یهوآش شروع به عمل کردن مانند هر پادشاه سکولاری می‌کند، که ممکن است از نظر سیاسی منطقی به نظر برسد، اما آنها واقعاً نماینده معبد و ماهیت آن نیستند.

و البته، از دیدگاه وقایع‌نگار، این بسیار بسیار منفی است. حالا، زکریا، پسر کاهن اعظم، با هشدار دربار این واقعیت که داوری خدا قرار است بر سر این سهل‌انگاری در مورد معبد و این واژگونی تمام خوبی‌هایی که قبلاً اتفاق افتاده است، بیاید، نزد یهوآش می‌آید. یهوآش واکنش خوبی به این موضوع نشان نمی‌دهد و زکریا را می‌کشد.

ممکن است در عهد جدید به این موضوع اشاره شده باشد، جایی که عیسی در مورد چگونگی کشتن همه پیامبران از ابراهیم تا زکریا یا چیزی شبیه به آن صحبت می‌کند. و بنابراین، این واقعاً کتاب پیدایش است. و از آنجا که در کتاب مقدس عبری، تواریخ آخرین کتاب کتاب مقدس است، در اینجا به کشته شدن این پیامبر اشاره شده است.

واقعاً قابل توجه است که پدر این کاهن، که کاملاً مسئول حفظ [امور] در نوزادی بود، او را تا هفت سالگی بزرگ کرد و سپس تمام راه‌های خداوند را به او آموخت. واقعاً طعنه‌آمیز است که این پادشاه اکنون می‌تواند آنقدر تغییر جهت دهد که پسر مردی را که جان او را نجات داده و پادشاهی را حفظ کرده بود، به قتل برساند. شاید از خود پرسید که چگونه این اتفاقات می‌افتد؟ پاسخ به مورخ بسیار ساده خواهد بود.

وقتی پادشاهی خدا را درک نمی‌کنی، وقتی شروع می‌کنی به اینکه این پادشاهی خودت باشد، وقتی نمی‌فهمی که قرار است نماینده‌ی پادشاهی خدا باشی، وقتی فکر می‌کنی با قدرت و تمام مهارت‌های حکومت می‌کنی ناگهان به اعمال وحشیانه‌ای روی می‌آوری که از بیرون غیرقابل تصورند. چرا باید جان‌نشین و پسر مردی را که جان او را نجات داده، به قتل برسانی؟ اما این کاری است که انجام می‌دهد و البته عواقبی هم دارد. حکومت یهوآش آنطور که انتظار داشت پیش نمی‌رود، چون او شروع می‌کند به تکیه بر خودش و قدرتش.

یکی از بحران‌هایی که او با آن مواجه است، حمله آرامی‌ها است. اکنون، در این برهه از زمان، ملت آشور، که قرار است کمی بعد به چنین تهدیدی تبدیل شود، واقعاً در منطقه کنعان و فلسطین نفوذ چندانی ندارد، و همچنین مصر که گاهی اوقات قدرت بسیار تأثیرگذاری بود. و بنابراین این به ملت‌هایی مانند آرامی‌ها فرصتی برای گسترش نفوذ و قدرت خود داد.

و شکی نیست که آنچه آرامی‌ها به آن علاقه‌مند بودند، دسترسی به بندر عزیونگبر بود، که ما بارها در این جلسات به آن اشاره کرده‌ایم، زیرا این یک مزیت اقتصادی بزرگ در فرصتی بود که برای تجارت بین‌المللی

فراهم می‌کرد، که همیشه اساس رفاه و آسایش ما است. بنابراین، آرامی‌ها به قلمروی که متعلق به یوآش بود، یعنی آن قلمرو در ضلع شرقی اردن، حمله کردند. حزائیل برای بازپس‌گیری آن قلمرو حمله کرد، اما واضح است که آنچه در این میان اتفاق افتاده بود این بود که اقدامات یوآش باعث ایجاد اختلافات و درگیری‌های زیادی در قلمرو خودش شده بود.

البته این کاملاً قابل درک است. اینکه از کسی که توسط کاهن اعظم هدایت می‌شد به کسی که پسرش را کشت، تغییر مسیر داده باشد، رنجش زیادی ایجاد می‌کند. و یوآش توسط توطئه‌ای در دربار خودش کشته می‌شود.

و این ما را به سلطنت پسرش آمازیا می‌رساند. سلطنت آمازیا تا حدودی شبیه سلطنت یوآش است، از این نظر که نکات مثبت خودش را دارد، اما به فاجعه‌ی داوری نیز ختم می‌شود، زیرا از اصول وقایع‌نگار پیروی نمی‌شود. البته، می‌توان دلایل اجتماعی و سیاسی برای همه این موارد پیدا کرد، اما وقایع‌نگار هیچ علاقه‌ای به همه آنها ندارد، زیرا در ذهنش روشن است که خدا مسئول همه این امور است، علیرغم همه توطئه‌های دربار و هر چیز دیگری.

او می‌داند که اینجا تخت یوآش یا تخت امصیا نیست. اینجا تخت خداست. این مردم هر کاری هم که بکنند، خدا هنوز بر تخت خود است و هدف خدا از برقراری عهدش برای رهایی قومش، محقق و برقرار خواهد شد.

و البته، گواه او بر این مدعا، بقای خود آنها، وجودشان در استان یهود در زمان خودش است. اما آنچه که ما در سلطنت آمازیا، که جانشین پدرش شد، می‌بینیم این است که او قدرت خود را تثبیت می‌کند، اما سازش در جنگ او علیه ادوم است. حال، این بخشی از همان جنگ گسترده‌ای است که پدرش در آن درگیر بود، به دنبال کنترل این مسیرهای تجاری و کشتیرانی.

و بنابراین آمازیا به انجام کاری که قبلاً توسط یهوشافاط انجام شده بود، و منجر به فاجعه کامل عتلیا، مادر پادشاه، برای تلاش برای نابودی تمام دودمان داوود شده بود، بازمی‌گردد. خوب، آمازیا به همان مسیر بازمی‌گردد. حال، از نقطه نظر سیاسی، این کاملاً منطقی بود زیرا اسرائیل قدرت نظامی بسیار بزرگتری، نفوذ بسیار بیشتری و توانایی بسیار بیشتری برای مداخله در صورت جنگ علیه ادوم داشت.

اما بعد، وقتی آمازیا در آن جنگ موفق می‌شود، می‌خواهد مرز خود را علیه بنی‌اسرائیل گسترش دهد. و بنابراین، او در واقع جنگی را علیه پادشاه اسرائیل تحریک می‌کند، و پادشاه اسرائیل بسیار رک و صریح است. پادشاه اسرائیل از طریق استعاره و از طریق یک داستان به او می‌گوید که این حماقت محض است.

تو حریف اسرائیل، قدرتی که در اتحاد علیه ادوم به کار بردی، نیستی. اما این مانع آمازیا نمی‌شود، زیرا او به عظمت خود ایمان دارد. و بنابراین، او در این جنگ فاجعه‌بار علیه اسرائیل درگیر می‌شود، که وقایع‌نگار با جزئیات شرح می‌دهد که چگونه شکست خورد و اسرائیل به یهودا تا دیوارهای اورشلیم حمله کرد و واقعاً کل قبیله، کل کشور یهودا را تحقیر کرد.

بنابراین سلطنت آمازیا با یک فاجعه کامل به پایان می‌رسد، و او توسط یک قدرت خارجی گروگان گرفته می‌شود. این تنها نمونه دیگری از روایت وقایع‌نگار از تمام وقایع است که نشان می‌دهد اعتماد به خود و تلاش برای ایجاد قدرت شخصی در تأسیس پادشاهی خود، کارساز نیست. این روش برای یوآش جواب نداد. و برای آمازیا هم جواب نمی‌دهد.

این رویکرد اشتباهی به مسائل است. بنابراین، در اینجا دو مثال از جنبه منفی وقایع‌نگاری برای ما آورده شده است. کسانی که خود را فروتن نمی‌کنند، حداقل در پایان سلطنت خود، خود را فروتن نمی‌کنند.

آنها به دنبال روی خداوند نیستند. و البته، بی‌وفایی آنها منجر به نابودی کاملشان در ننگ و رسوایی می‌شود. این درسی است که وقایع‌نگار می‌خواهد خوانندگانش بیاموزند و به خاطر بسپارند.

بی‌وفایی همیشه بهای خودش را دارد.

این دکتر آگوست کانکل در حال تدریس در مورد کتاب‌های تواریخ است. این جلسه بیستم، مجازات غرور است.